

ارسال: ۱۴۰۴/۴/۲۸

پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۲۹

10.22034/nf.2026.534996.1428

دبارة پندواره و مفهوم آ نهاد متون فارسی زردشتی

یلدا شکوهی* (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: مجموعه روایات فارسی زردشتی مندرج در روایات داراب هر مزدیار، مشهورترین اثر فارسی زردشتی به نظم و نثر، شامل آداب و رسوم دینی زردشتیان ایران و هند و همچنین روایات اخلاقی، تاریخی و افسانه‌ای است. در این مقاله به‌طور اخص سه واژه یا اصطلاح آغار، زادمرگ و استوان در روایت‌های مجزا بررسی شده و سعی بر آن بوده‌است که قرائت و معنی این لغات با نگاهی به کارکردشان در متون پهلوی به دست آید. در این میان برای درک درست مفهوم روایات، لغات و اصطلاحات دشوار هر روایت نیز بررسی و شرح شده‌است. همچنین به بررسی معانی و تلفظ لغات مذکور در فرهنگ‌های فارسی و پژوهش‌های دیگر با استناد به شواهدی از متون فارسی زردشتی پرداخته شده‌است. در این پژوهش با توجه به مستندات که در مقاله بدان اشاره شده‌است درمی‌یابیم که آغار در روایت فارسی همان آگار پهلوی است که تحول آوایی یافته و در روایت باید به آغار تصحیح قیاسی شود. درباره اصطلاح زادمرگ با توجه به شواهدی از متون فارسی زردشتی مشخص می‌شود که محل نگهداری متوفی پیش از حمل به دخمه بوده‌است. درباره واژه سوم نیز با توجه به اطلاعات ریشه‌شناختی و شواهدی از آن در متون منظوم فارسی زردشتی در محل قافیه، برخلاف آنچه که تاکنون در فرهنگ‌های فارسی ضبط شده‌است، تلفظ آستوان/ آستوان صحیح به نظر می‌رسد. پژوهش حاضر براساس چهار نسخه روایات داراب هر مزدیار انجام شده‌است: نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه در پاریس و نسخه خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و همچنین نسخه چاپ سنگی اونوالا.

کلیدواژه‌ها: فارسی زردشتی، روایات داراب هر مزدیار، آغار، زادمرگ، زاد و مرگ، استوان.

۱. مقدمه

پس از ورود اسلام به ایران، جامعه دینی زردشتی دستخوش دگرگونی‌های گسترده‌ای شد. جمعیت کثیری از زردشتیان، حدود قرن چهارم قمری (۱۰م) به هند مهاجرت کردند و جمعیت پارسیان را تشکیل دادند. پارسیان هند برای آگاهی از جدیدترین فتواهای موبدان و آیین‌های دینی، نمایندگان خود را طی قرن‌های نهم تا یازدهم هجری قمری به سرزمین مادری گسیل می‌کردند. در این دوران برای حفظ سنت‌های کهن، نسخه‌های کمیاب و نایاب رونویسی و پرسش و پاسخ میان مؤمنان و پیشوایان دینی مکتوب شدند. این روایات شامل روایات انفرادی و مجموعه روایات به زبان فارسی است. مجموعه روایات ذیل نام گردآورنده روایات مشهور است، مانند روایات داراب هرمزدیار (برای آگاهی بیشتر نک: آموزگار، ۱۳۸۶، ص ۹۵-۱۲۰؛ Modi, 1922, p. 4-5)

روایات داراب هرمزدیار کامل‌ترین مجموعه روایات فارسی زردشتی با طبقه‌بندی موضوعی است که در ۱۰۴۹ یزدگردی (۱۰۹۳ق) به همت داراب هرمزدیار تدوین شد. این مجموعه مشهورترین اثر فارسی زردشتی به نظم و نثر است که در آن روایاتی درباره آداب و رسوم دینی زردشتیان ساکن در ایران و هند و همچنین بسیاری از روایات اخلاقی، تاریخی و افسانه‌ای گرد آمده‌است. متن روایات داراب هرمزدیار به فارسی، اوستایی، به‌ندرت به زبان و خط پهلوی و بخش‌هایی نیز به پازند نوشته شده‌است. متون اوستایی مندرج در روایات در برخی موارد که شمار آن نیز اندک نیست به خط فارسی کتابت شده‌است. نثر روایات گاهی روان و ساده و نزدیک به فارسی قرن‌های متأخر (۹-۱۱ق) و گاه نثری پیچیده و دارای لغات و ترکیبات کهن است و در مواردی نیز متأثر از نحو زبان پهلوی است. در این مقاله به‌طور اخص به چند واژه در روایت‌های مجزا اشاره شده‌است و سعی شده که قرائت صحیح این لغات و معانی آن به دست آید. در این میان برای درک درست مفهوم روایت‌ها به شرح لغات و عبارات‌های دشوار نیز پرداخته شده‌است. پژوهش حاضر براساس چهار نسخه روایات داراب هرمزدیار انجام شده‌است. روایاتی که در مقاله آمده پس از تصحیح و بدون نسخه بدل ذکر شده‌است، اما جایی که به بحث مربوط بوده به قرائت تمام نسخه‌ها اشاره شده و در صورت امکان به نسخه مجلس (نسخه اساس) و چاپ سنگی نسخه اونوالا ارجاع شده‌است. چهار نسخه به ترتیب اهمیت عبارت است از نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی (مورخ ۱۰۴۹ یزدگردی/۱۰۹۳ق)، نسخه کتابخانه ملی فرانسه در پاریس (مورخ ۱۱۰۰ یزدگردی/۱۱۴۵ق)، نسخه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (قرن ۱۲ق) و نسخه چاپ سنگی اونوالا (۱۹۲۲م).

۲. آغاز یا آغار؟

برخی روایات مندرج در کتاب داراب به چگونگی آلودگی آب، زمین و انسان پرداخته‌است. در روایتی به نقل از کامه بهره درباره آلودگی جامه در تماس با جسد چنین آمده‌است:

اگر کسی باشد که او را بکشته باشند به داد یا بیداد یا او را زهر داده باشند که مرده باشد یا جادوی گران بر وی جادوی کرده باشند تا بمیرد یا سگی دریده، آنجا که دست می‌برند اگر جامه ایشان نسا^۱ [ی] برهنه رسد، جامه آغاز/ آغار باشد (نسخه مجلس، ۸۲پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۲۰).

پایان روایت در نسخه مجلس و کتابخانه ملی به صورت جامه آغاز باشد و در نسخه پاریس و چاپ سنگی اونوالا جامه آغار باشد ضبط شده‌است.

درباره موضوع آداب تطهیر و پرهیز از آلودگی با جسد روایت دیگری به نقل از کاوس کامان با اندکی اختلاف چنین آمده‌است:

اگر کسی باشد که او را بگذشته باشد به داد یا بیداد و یا او را زهر داده باشند که بمیرد یا جادوان جادوی کرده باشند که بمیرد یا سگ دریده باشد، آنجا که دست می‌برند اگر جامه ایشان به نسای برهنه رسد، جامه اکار/اگار باشد (نسخه مجلس، ۸۲ر؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۱۹).

در روایت مذکور مشاهده می‌شود که در عبارت پایانی به جای آغاز یا آغار در هر چهار نسخه واژه اکار/اگار ثبت شده‌است. شواهد اکار/اگار و کاربرد این لغت در روایات دیگر چنین است:

روایت کامه بهره: اگر کسی در خانه یزشن^۲ ساختن باشد و کسی در آن خانه بمیرد و نیز به آتش رنج رسد، وگر آتش بیرون چنان توان برد که از نسا سه گام دور باشد، بیاورد ... و خورش ساخته^۳ که در آن خانه باشد همه اکار/اگار باشد (نسخه مجلس، ۸۳پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۲۱).

روایت کاوس کامان و کامه بهره: پرسش اینکه نسا می‌برد چون دست یا اندام و یا جامه تن به نسای برهنه باز افتد یا به چربش^۴ آلوده شود، دادستان^۵ چون؟ پاسخ اینکه اگر جامه آلوده شود و به نسای برهنه باز افتد، جامه اکار/اگار باشد (نسخه مجلس، ۷۶پ، ۷۷ر؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۱۰).

(۱) قس فارسی میانه زردشتی: nasā «جسد، مردار» (MacKenzie, 1971, p. 58).

(۲) منظور اجرای مراسم آیینی نیایش و نماز است؛ قس فارسی میانه زردشتی: yazišn «پرستش» (ibid, p. 97).

(۳) ساختن: «پختن، طبخ کردن، تهیه کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷).

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: čarbišn «چربی، روغن» (ibid, p. 21).

(۵) قس فارسی میانه زردشتی: dādestān «داد، داوری، قانون» (ibid, p. 23).

روایت کامه بهره و روایت کاوس کامان: اگر در خانه‌ای یزشن ساخته باشند و کسی گذشته شود، نخست کار این کنند: با نای^۱ آتش بپرهیزند ... و اگر چنان بتواند برد که سه گام^۲ و سه پی^۳ از نسا دور باشد، نباید برد. و اگر چنان نتواند برد، نباید گذاشت تا سرد شود؛ چه، اگر سه گام از نسا دور بود، هنوز تنافوری^۴ گناه باشد. و اگر چنان برد که هیچ‌گونه^۵ تبش^۶ به نسا رسد، مرگزبان^۷ بود. خورشن که در آن خانه ساخته باشند، همه اکار/اگار شود یعنی نتوان خورد، چون نان و دیگ پخته و گوشت بریان پخته (نک: نسخه مجلس، ۸۳پ، ۸۴ر؛ چاپ سنگی اونولا، ج ۱، ص ۱۲۱).

در ادامه به بررسی ضبط «آغاز» و «آغار» در روایت کامه بهره با توجه به اصول تصحیح متن پرداخته می‌شود. ضبط «آغاز» را، که در دو نسخه روایات داراب هرمزدیار یعنی نسخه مجلس (قدیم‌ترین و کامل‌ترین نسخه) و نسخه کتابخانه ملی آمده‌است، به دلایل زیر نمی‌توان پذیرفت: ۱. با توجه به اصل ضبط دشوارتر برتر است ضبط آغاز با اینکه در کهن‌ترین نسخه روایات آمده‌است، نسبت به آغار ضبط ساده‌است؛ ۲. دوم اینکه در روایت‌های مشابه با همین روایت و یا تکرار روایت از راویان دیگر که پیش از این ذکر شد، به جای آغاز و آغار واژه اکار ضبط شده‌است، با این قیاس می‌توان حدس زد که حرف چهارم کلمه می‌بایست «ر» باشد نه «ز»؛ ۳. ضبط آغاز معنای درست و روشنی از عبارت به دست نمی‌دهد. با این توصیف درمی‌یابیم که ضبط آغاز در دو نسخه مجلس و کتابخانه ملی تصحیف است.

واژه آغار در فرهنگ‌های فارسی مانند جهانگیری، آندراج، نفیسی و فرهنگ جامع زبان فارسی به معنی «نم کشیده، خیسیده؛ رطوبت؛ برانگیخته، تحریک شده؛ آمیخته، سرشته» آمده‌است. اما با توجه به بافت روایت کامه بهره واژه آغار در معانی فوق نیز برای دستیابی به مفهوم درست عبارت راهگشا نیست.

حال احتمالات دیگر یعنی ضبط اکار/اگار در روایات دیگر با همین موضوع بررسی می‌شود. نخست باید اشاره شود که در چهار نسخه روایات داراب حرف کاف و گاف، کاف نوشته شده‌است.

(۱) قس فارسی میانه زردشتی: nāy «تیر، دیرک، چوب» (MacKenzie, 1971, p. 58)

(۲) فارسی میانه زردشتی: gām «گام» (واحد طول برابر سه فوت) (ibid, p. 35).

(۳) قس فارسی میانه زردشتی: pāy «پا» (واحد طول ۱۲ اینچ) (ibid, p. 66).

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: tanāpuhl «نام درجه‌ای از گناه» (ibid, p. 81)، اوستایی: tanu.pərəθa- (Bartholomae, 1904, col. 636).

(۵) کاربرد هیچ با فعل مثبت. برای ویژگی‌های زبانی روایات داراب هرمزدیار (نک: شکوهی و آموزگار، ۱۳۹۸، ص ۹۱-۱۱۲).

(۶) تبش «گرما، حرارت» (دهخدا، ۱۳۷۷).

(۷) فارسی میانه زردشتی: marg-arzān «مرگزبان، شایسته مرگ» (MacKenzie, 1971, p. 54).

املای واژه اخیر در فارسی میانه زردشتی **سوسل** است که هم agār «ناکاره، ناتوان؛ بی‌مصرف، عاطل» (MacKenzie, 1971, p. 6؛ فس فارسی میانه مانوی [agārīh] 'g'ryh «از کار افتادگی، عدم فعالیت، ناتوانی»، نک: Durkin-Meisterernst, 2004, p. 29) و هم a-kār «بی‌فایده، ناکار، بلااستفاده» (نک: Williams, 1990, p. 280) آوانویسی شده‌است. با استناد به کاربرد اکار/اگار و آغار، در بافتی مشابه در روایات مذکور، به نظر می‌رسد که واژه آغار صورت دیگری از واژه اکار/اگار در روایت کامه بهره به معنی «بی‌مصرف، بلااستفاده» است. نکته‌ای که لازم است اشاره شود اینکه چگونه مصوت کوتاه در آغاز واژه به مصوت بلند بدل شده‌است. در این باره دو نکته را باید در نظر داشت: در نسخه‌های خطی فارسی «آ» و «ا» به جای یگدیگر کتابت شده‌است و دوم اینکه چنین برمی‌آید که کاتب یا کاتبان این نسخ با لغت «آغار» آشنا نبودند و در املای واژه دست برده‌اند، به همین سبب در نسخه مجلس و کتابخانه ملی به صورت آغاز و در نسخه پاریس و چاپ سنگی آغار ضبط شده‌است. از این رو، واژه آغار با فتحه به صورت آغار تصحیح قیاسی می‌شود که در واقع صورت دیگری از اگار (agār) پهلوی است. به نظر می‌رسد واژه فارسی میانه زردشتی agār هنگام تألیف روایت فارسی با g تلفظ می‌شده‌است نه با k و با تحول گ (انسدادی، نرم‌کامی، واکدار) میان دو مصوت به غ (انسدادی - سایشی، نرم‌کامی، واکدار) بدل شده‌است. درباره این تحول در زبان فارسی می‌توان به شگال به شغال؛ چگندر به چغندر؛ آگور به آغور؛ آگندن به آغندن اشاره کرد. در نهایت عبارت را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد: اگر جامۀ فردی به تن برهنه جسد برخورد کند، آن جامه بی‌مصرف و بلااستفاده خواهد بود.

۳. زادمرگ

در مجموعه روایات فارسی زردشتی مندرج در روایات داراب هرمزدیار، برخی روایات به آداب و آیین مراسم تشییع متوفی از لحظه مرگ تا قرار گرفتن در دخمه پرداخته‌است. در سه روایت از این مجموعه که هر سه از کاوس ماهیار است چهار بار اصطلاح زادمرگ به کار رفته‌است. این سه روایت چنین است:

پرسش آنکه آتش که در دخمه می‌سوزانند که سه شبان‌روز و روز چهارم صدل^۱ آهن بیاورند و همیشه علاحدہ بیاورند و در برابر آتش بسوزانند که در گنبد دخمه سرد شود و بعد از آن برداشته بر در خانه مرگمند^۲ آورند و با آتش زادم‌رگ هر دو سرد کرده، آتش دیگر در برابر آن آتش‌ها باشد، بردارند و به پیش آن آدران^۳ برند (نک: نسخه مجلس، ۵۴پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۷۱).

دیگر معلوم شد که چون روح از کالبد بیرون می‌رود، پت باید گفتن^۴ و بعد از آن درساعت نسا را برداشتن به زادم‌رگ برند و به کش^۵ کنند و به دادگاه^۶ برند. غرض گفتند^۷ که نسا در شب مرد به خانه می‌گذارند تا صبح؛ اگر واقع است عقوبت بسیار است (نک: نسخه مجلس، ۹۳پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۳۹).

(۱) کتاب نسخه مجلس در حاشیه نسخه (۵۴ پ) کنار واژه صدل، آدوشت نوشته است. آدوشت وسیله‌ای مانند مجمر است که آتش در آن حمل می‌شده است و جایگاهی ثابت برای آتش نیست (Dhabhar, 1932, p. 58, n. 5). قس فارسی میانه زردشتی: ādišt «جایگاه آتش» (MacKenzie, 1971, p. 5). «آدشت، آتشگاه» (میرفخرایی، ۱۳۹۰، ص ۵۲۳). دابار (1932, p. 58, n.4) صورت پازند واژه صدل را رَسِدَ [saθali] برابر صندل نوشته و با واژه عربی سطل قیاس کرده است. او توضیح واژه به منزله آدوشت را در نسخه روایات داراب هر مزدیار محفوظ در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری (F.S.M.)، صحیح دانسته است. در فرهنگ‌های فارسی به واژه صدل که دابار معادل صندل آورده، اشاره نشده، اما صندل در فرهنگ‌های فارسی نام گیاه یا چوبی خوشبو و معطر آمده است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷). با توجه به صورت پازند احتمالاً i در پایان واژه نشانه کسره اضافه است، یعنی در عبارت فوق صدل آهن ترکیب وصفی است و اگر بپذیریم صدل همان صندل است صفت آن نمی‌تواند واژه آهن باشد، از این‌رو به نظر می‌رسد صدل تصحیف سئل باشد. اگر املای واژه پازند صحیح باشد، احتمالاً املای صامت θ «ث» و مصوت دوم در واژه پازند تلفظ گویشی واژه مذکور بوده است. از این‌رو با استناد به صورت پازند به نظر صورت درست عبارت سَلْ (= سطل) آهن معادل مجمر آتش است (برای آگاهی بیشتر درباره صامت θ «ث»، نک: صادقی، ۱۳۹۴، ص ۳-۴۴).

(۲) قس فارسی میانه زردشتی: margōmand «فانی» (MacKenzie, 1970, p. 54). در عبارت مذکور خانه مرگمند، اشاره به خانه‌ای است که یکی از اهالی آن فوت کرده و در آن مرگ اتفاق افتاده است.

(۳) قس فارسی میانه زردشتی: ātaxš ī ādarōg «آدروگ، ساده‌ترین نوع آتش زردشتیان» (ibid, p. 5). آتش آدران آتش عبادتگاه‌های کوچک است و در هندوستان آن را آگیاری می‌گویند (عقیفی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۸).

(۴) از عبارت چنین برمی‌آید که پت گفتن (توبه کردن) از سوی فرد در گذشته است. با استناد به روایات مندرج در کتاب داراب، در دین زردشتی، به روزانه توبه کردن سفارش شده است. اگر کسی زمان حیات و هنگام مرگ توبه نکرده باشد به جای او باید توبه کرد.

(۵) قس فارسی میانه زردشتی: kiš «خط، شیار» (Mackenzie, 1971, p. 51)، کیش به کسر اول خطی را گویند که به جهت بطلان بر نوشته بکشند، آن را کِش به کسر اول و فتح ثانی نیز گویند (جهانگیری، ۱۳۵۱: ج ۲، ۱۳۸۶؛ برهان قاطع، ۱۳۴۲). یادآور می‌شود که کتابت روایات فارسی در کتاب داراب مشکوک نیست، اما دابار (1932, p. 155) تلفظ واژه را به فتح اول کش (kash) نوشته است.

(۶) دادگاه واژه دری زردشتی برای «دخمه و برج خاموشان» است (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۸۶؛ نیز نک: سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۷۴)، قس فارسی میانه زردشتی: dādgāh «جای وقفی، آتشکده؛ دخمه» (MacKenzie 1971, p. 23) (daxmag).

(۷) از معانی غرض «قصید شخصی به زبان دیگران یا دشمنانگی؛ ضد نصیحت و خیرخواهی» است (دهخدا، ۱۳۷۷). غرض گفتن در عبارت مذکور به معنی از روی دشمنی گفتن است.

پرسش اینکه نسا در خانه به کش می‌کنند و گاهان^۱ و نسا سالار بدان خانه می‌رود و بسیار ناپسندیده می‌نماید. باید که گوشه‌ای حصار کنند و دو سه گنبد بسازند و نسا در آنجا به کش کنند و بعد از آن، کش را به قاعده معمول شویند. و مثل است که زادمِ رگ باید ساخت و گنبد و حومه جهت نسا می‌باید و علاحد به اندر آن حصار گنبد دیگر بسازند که آتش سوزان باشد و سوراخ در آن گنبد باشد که روشنایی باشد و سه شب و روز آتش بسوزاند، بعد از آن، روز چهارم برچینند و آتش دیگر حاضر نمایند که آتش زادمِ رگ سرد شود (نک: نسخه مجلس، ۹۳ پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰).

بنابر روایت نخست، آتشی که سه شبانه‌روز در دخمه شعله‌ور است، در روز چهارم با مجمر اسطی آهنی جداگانه حمل می‌شود و پس از آنکه در دخمه سرد شد به خانه‌ای که فردی در آن درگذشته می‌برند و سپس به همراه آتش زادمِ رگ که هر دو سرد شده‌است به آتش آدران منتقل می‌کنند. بنابر روایت دوم، پس از آنکه مرگ بر کسی مستولی شد و روح از بدن جدا شد، توصیه می‌شود بی‌درنگ جسد را به زادمِ رگ ببرند و دور آن خط بکشند و سپس به دادگاه حمل کنند. این دو روایت که بسیار مبهم و مختصر بیان شده‌است به آدابی اشاره می‌کند که پس از درگذشت فرد باید انجام شود، و در آن مضمون اصطلاح زادمِ رگ معلوم نیست. اما روایت سوم کامل‌تر بیان شده‌است. در آغاز روایت، خط کشیدن دور جسد و آمدن نسا سالار و آوردن گاهان به خانه ناپسند دانسته شده‌است، از این‌رو توصیه شده گوشه‌ای که احتمالاً منظور بخشی از خانه است را حصار کنند و متوفی را در آن محل محصور قرار دهند و پیرامون فرد متوفی خط بکشند و داخل همان حصار گنبدی برای فرد درگذشته و گنبدی برای آتش مهیا کنند. در ادامه روایت به لزوم ساخت زادمِ رگ اشاره شده‌است، بدین معنی که دویا چند گنبد برای متوفی و آتش در همان مکان محصور مهیا شود. اما در روایتی دیگر از نریمان هوشنگ با موضوع مشابه روایت‌های بالا بدون ذکر اصطلاح زادمِ رگ، بر لزوم داشتن مکانی دیگر بیرون از خانه برای پیشگیری از آلوده شدن آب و آتش و بازماندگان تأکید شده‌است:

و دیگر هوشنگ را میار^۲ بدانند که از نریمان هوشنگ پرسیدم و گفت که خانه‌ای مردم و دیران شود^۳، بیرون نمی‌کنند و هر ساخته خوردنی که در آن خانه باشد همه اکار/اگار باشد و به خوردن بهدینان نشاید. وگر آب

(۱) تخت یا تابوت برای حمل فرد متوفی. در روایت دیگری این واژه پنج بار با املاهای گهن ضبط شده‌است (نک: نسخه مجلس، ۹۷ ر). در گویش یزد و کرمان: gehen «تخته آهنی که مرده را روی آن گذارند و حمل کنند» (سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۱۴۴)؛ قس gehân «تخت آهنی، تابوت» (Modi, 1937, p. 284). مودی این واژه را با املاهای gekân نیز آورده که به نظر می‌رسد سهو در حروف‌نگاری بوده‌است (ibid, p. 51).

(۲) برای تلفظ همزه و ع در روایات داراب هر مزدیار (نک: شکوهی و آموزگار، ۱۳۹۸، ص ۹۳-۹۵). نگارنده هنگام تألیف مقاله حاضر همین روایت را در بخش دیگری که مربوط به نامه‌هاست، یافت که در آن نیز واژه معیار بدون نگارش «ع» به صورت میار آمده‌است (نک: نسخه مجلس، ۴۷۸ ر).

(۳) و دیران شود: فوت کند، بمیرد، قس فارسی میانه زردشتی: widerdan: «گذشتن، عبور کردن، مردن» (MacKenzie, 1971, p. 90).

در آنجا ببرند تنافوری گناه باشد وگر آتش ببرند همچنین، وگر مرد سه گام و چار [پی] اندر شود، تنافوری گناه باشد. مقصود آن است که کدخدای هوشنگ خبر بسیار کرد. و اما این فریضه تر است که دو خانه را عمارت کند، یکی از بهر زن دیگر از بهر مردگان، کسی و دیران خواهد شدن در آن گنبد برند و در کش کنند و تا زمانی که برخوانند گرفتن و دیگر سگ دید کردن و پرهیختن. البته البته این بکند وگرنه فردا به انجمن مهر داور و سروش و رشن بازخواست روان آن اشو باشد (نک: نسخه مجلس، ۹۳پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۳۹).

بنابر باور زردشتیان، دیو نسوش پس از جدایی روح از بدن و چیره شدن مرگ به جسد وارد می شود، به همین سبب جسد ناپاک و نزدیک کردن آب و آتش و مردم به آن از حد معین دینی درجه ای از گناه محسوب می شود. بنابر روایت نریمان هوشنگ اگر در خانه ای فردی بمیرد و جسد در خانه بماند، هر چه که در خانه باشد آلوده و بی مصرف خواهد شد و شایسته نیست که بهدینان از آن مصرف کنند و همچنین بردن آب و آتش در خانه و نزدیک شدن به جسد کمتر از سه گام و چهار پی گناه محسوب می شود. به همین دلیل بر بهدینان واجب است دو خانه عمارت کنند یکی برای زن و فرزند و یکی هم برای مردگان و در صورت درگذشت فردی از اعضای خانه، در خانه دوم بخشی از آداب تشییع پیش از بردن جسد به دخمه یعنی در کش کردن و گنبد ساختن و آتش روشن کردن برای متوفی انجام شود. از روایت های اخیر چنین برمی آید که زادمرگ همان مکان محصور است که در آن گنبدهایی برای فرد درگذشته و آتش برپا می شود.

دابار (1932, p. 155) پیش از روایت های کاوس ماهیار و نریمان هوشنگ عنوان «نساخانه یا زادمرگ موقت برای اجساد بر پا شود» نوشته است.^۱ او در بخشی از روایت نریمان هوشنگ یعنی جایی که به لزوم ساختن عمارتی جدا برای درگذشتگان و اجرای آداب تشییع پیش از بردن

(۱) نگارنده به دستنویس روایات هرمزیار فرامرز دسترسی نداشت. اما لازم به توضیح است که داراب پسر هرمزیار پسر فرامرز پسر کامدین پسر کیتیاد از نوادگان ناگن رام (Nāgan Ram) بود. خانواده داراب پیش از او به گردآوری روایات اهتمام داشتند. برای نمونه، برزو کامدین عموی داراب مجموعه ای از روایات را گرد آورد که به نام روایات برزو کامدین معروف است. پدر و پدربزرگ داراب نیز از گردآورندگان معروف روایات زردشتی هستند. او به مجموعه روایات پدرش، هرمزیار، روایات دیگری نیز افزود تا آنجا که به همت او مهم ترین و کامل ترین روایات زردشتی با نام روایات داراب هر مزدیار گردآوری شد (Modi, 1922, p. 55-56) دابار روایات هرمزیار فرامرز را به انگلیسی ترجمه و همراه با یادداشت هایی سودمند منتشر کرد. روایت های کاوس ماهیار و نریمان هوشنگ که ذکر آن رفت در هر چهار نسخه کتاب داراب بدون سرنویس است. چنین به نظر می رسد که دابار هنگام ترجمه روایات هرمزیار و ارجاع این روایات به چاپ سنگی نسخه اونوالا این سرنویس را بنابر موضوع روایت ها افزوده است.

جسد به دخمه است، در پانویس آن را 'zād-I marg نام برده که چنین به نظر می‌رسد به سبب کاربرد این اصطلاح در روایت کاوس ماهیار بوده است. او در ادامه (نک: Dhabhar, 1932, p.155) در روایت کاوس ماهیار زادمرگ را با احتمال جای مرگ یا جاگه^۲ مرگ، مکانی که متوفی در آن گذاشته می‌شود، معادلِ نساخانه دانسته است (نک: Dhabhar, 1932, p. 155, n. 4, 5). در واقع دریافت دابار از زادمرگ براساس محل کاربرد ترکیب در بافت روایات مذکور بوده است. بدین مفهوم که به لحاظ لغوی زادمرگ (اسم مرکب) از زاد (مصدر مرخم) به معنی «زادن، زاده، زاییده» و مرگ (اسم) «وفات، درگذشت» (نک: دهخدا) معنای روشنی از این ترکیب که دابار به عنوان جای مرگ یعنی نساخانه یا جای موقت برای جسد گفته است به دست نمی‌دهد. همچنین چگونه جزء نخست ترکیب یعنی زاد به معنی جای می‌تواند به کار رود.

در متون پهلوی از زادمرگ شاهی به دست نیامد، اما ساختی شبیه به زادمرگ در متون پارتی به صورت zādmurd «بازپیدایی، تناسخ» به کار رفته که از پارتی به فارسی میانه مانوی به صورت zād murd راه یافته است (نک: Durkin-Meisterernst, 2004, p. 379) که به بحث ما کمکی نمی‌کند. اما به این ترکیب در فرهنگ بهدینان (نک: سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۶۱) ذیل واژه پَرسش (parseš) اشاره شده که به صورت زاد و مرگ نوشته شده است:

پَرسش بنایی دارای دو قسمت جداگانه که امروز جسد مردگان را در آن غسل دهند و سایر تشریفات دینی که قبل از به خاک سپردن رسم است انجام دهند. چون این بنا را زاد و مرگ نیز می‌خوانند شاید بتوان گفت که سابقاً هم برای نوزادان و هم مردگان به کار می‌رفته است و محلی برای ثبت و ضبط نام آنان بوده است.

با استناد به روایت‌هایی که ذکر شد دریافتیم که زادمرگ مکانی برای قرار دادن فرد درگذشته در آن پیش از انتقال به دخمه بوده است و چنین به نظر می‌رسد که در روزگار تألیف این روایات، پس از آنکه کسی فوت می‌کرد، زادمرگ را در خانه و یا در عمارت دیگری متعلق به اهالی همان خانه برپا می‌کردند. تاریخ این روایات معلوم نیست اما با توجه به اینکه آگاهی زردشتیان ایران در آن دوران از طریق نخستین فرستاده به ایران یعنی نریمان هوشنگ بوده و در مکتوبی به تاریخ ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸/م ۸۸۴ق) این رخداد منعکس شده است (نک: Modi, 1922, p. 4)، نشان می‌دهد که رسم قرار دادن جسد در مکانی محصور دور از آب و آتش و همچنین اهالی خانه پیش از حمل به دخمه به پیش از قرن نهم قمری بازمی‌گردد.

(۱) معلوم نیست دابار نشانه کسره را بر چه اساس در ترکیب آورده است.

(۲) جاگه = جایگاه/ جایگاه.

از این رو، توصیف سروشیان از زاد و مرگ سندیت ندارد. مودی (Modi, 1937, p. 137) نیز درباره این اصطلاح که به صورت مرگ زاد^۱ آورده است، می گوید که ظاهراً در ایران قدیم هر روستا و هر خیابانی از شهرهای بزرگ یک مرگ زاد یعنی مرده خانه داشته که مردم درگذشتگان خود را از خانه، پیش از حمل به برج خاموشی، برای انجام مراسم و تشریفات تشییع به این مکان می بردند. از اصطلاح زادمرگ (اسم مرکب) و یا زاد و مرگ (ترکیب عطفی) نمی توان به معنی دقیق و درستی رسید. نمونه هایی از این گونه ترکیب ها در زبان فارسی که جزء نخست ترکیب زاد (مصدر مرخم زادن) است می توان به زاد و بوم (ترکیب عطفی)، زادبوم (اسم مرکب) «مولد، وطن، سرزمین مادری» یا زاد و رود «اولاد، فرزندان»، زاد و برگ «توشه زندگی» اشاره کرد (نک: دهخدا).

درباره زادمرگ با توجه به مضمون روایت ها و بافتی که در آن به کار رفته است احتمال دگرگونی متن مطرح می شود. شاید بتوان گفت بخش نخست ترکیب «جای» است و ترکیب به صورت جای مرگ (ترکیب اضافی) و یا جای مرگ (اسم مرکب) به معنی جای کسی که مرگ بر او مستولی شده یعنی جای متوفی بوده است. بدین معنی که این احتمال می رود که در نسخه متقدم^۲ این ساخت به خط پهلوی و سده لو jāy^۳ marg بوده و به سبب رونویسی های مکرر به کسره لو zādmarg دگرگون شده و کاربرد یافته و پس از آن در روایت های فارسی به صورت زادمرگ منعکس شده است. البته باید اذعان کرد که این فرضیه است، اما با توجه به اینکه این اصطلاح در متون دینی فارسی میانه زردشتی و زند به کار نرفته است، به همین سبب احتمال بدخوانی و دگرگونی متن بیشتر خواهد بود.^۴

۴. استوان

این واژه در فرهنگ های فارسی مانند نفیسی و برهان قاطع با تلفظ اُستوان بدون ذکر شاهد به معنی

1) margzād

2) urtext

۳) قس فارسی میانه مانوی: jāy «جا، مکان» صورت متأخر gyāg (Durkin-Miesterernst, 2004, P. 197).

۴) از موارد دگرگونی متن در روایات فارسی می توان به نگارش واژه ایوینگهن (کمر بند دینی زردشتیان) (قس اوستایی aiwyāñhana- Bartholomae, 1904, col. 98)، پهلوی: ēbyāñghan (MacKenzie, 1971, p. 30) در متن سوگندنامه اشاره کرد که در نسخه

مجلس اعتقاد کهن و در نسخه پاریس و ملی ایقباد کهن و در چاپ سنگی اونوالا ایقباد کهن نوشته شده است (نک: نسخه مجلس، ۲۷؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱؛ ص ۵۱).

بر دین به مازدیسنان استوان باشند و هوخث گفتار نیکو بود و جادنگویی^۱ کنند اشوان را ... دش هومت^۲ ابله‌تران به دین بود که بر دین بهی نگروید... (نک: نسخهٔ پاریس، برگ ۱۴۹؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۹-۲۲).

از روایت کامه بهره: پرسش آنکه برادری است و چیزی از کسی می‌باید ستد وگر گواهان که دارد جمله برادران وی‌اند، دادستان چون؟ پاسخ آنکه اگر آن خواسته که دارد جز بهر آن برادران‌اند و استوان باشند، گواهی ایشان نباید پذیرفت (نسخهٔ مجلس، ۲۹ر؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۵۵).

رسیدن اردای ویراف به بارگاه ایزد تعالی: و مردم را به‌گوی که نه آنگاه که مال و نعمت بسیار باشد و نه آنگاه که در محنت و رنج باشند، پشت بر دین به نه‌کنند و پیوسته اعتقاد و نیت راست دارند ... و دل در دین اورمزد به‌افزونی و پیغمبری زراتشت سفتیمان استوان و بی‌گمان دارند (اردای ویراف‌نامه، ص ۶۴-۶۵).

از روایت شاپور بروچی: بهدینان را این چند فریضه است که چون بالغ شوند یعنی چهارده‌ساله و سه ماه را، آنگاه این همه فریضه باشد که بنویسم. بعد از چهارده سال کستی بستن اگر نه بنده مانند دروند است ... اندر دین پیداست که هر کسی که این پنج کار را استوان و استوار دارد آن کسی را خاصه بنده‌ای از بندگان یزدان دانست و روان او البته به بهشت رسد. یکی آنکه در دل بی‌شک و بی‌گمان داند که پاك دین زراتشت اسفتیمان آورده‌است، درین دین هیچ شك و شبهه و گمان نیست و در دل هیچ شك نیارد و استوان باشد. ... پنجم آنکه هر چیزی که خورد با واج خورد و بهر شادی و بهر کار دم‌به‌دم شکر و سپاس یزدان کند. کسی که این پنج چیز استوار دارد البته به بهشت رسد و اورمزد آن‌کس را دوست خود دارد و کسی که این هر چیز نداند آن کسی دروند و دوزخی و مرگ‌ارزان باشد (چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲).

آفرین گهنبار جاشنی می‌نویسم ... بر دین پاك استوان، هم به پیغمبری زراتشت ابی شبهه و بی‌گمان به تمام بر ثواب ... (چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۴۱۷).

دابار (1932, p. 19, 52) در روایت معنی اشیم وهو واژهٔ استوان را به معنی استوار، ثابت قدم، پابرجا^۳ در دین نوشته است و در روایت بعدی از کامه بهره باز به همان معنی با این تفاوت که عبارت

(۱) قس فارسی میانه زردشتی: jādag-gōwīh «حمایت، دفاع»، پازند: jādangōi (تفضلی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۵). فصل ۲۲ صد در نثر (نک: Dhahbar, 1909, p. 20) در این باره می‌گوید که جادنگویی کردن مانند آن است که کسی عبادت یزدان کند و پیوسته برای موبدان، دستوران و ارزانیان (احتمالاً منظور شایستگان است، قس فارسی میانه زردشتی: arzānīg «شایسته» (MacKenzie, 1971, p. 11)) جادنگویی کند، زیرا در زند هادخت آمده‌است کسی که جادنگویی کند و برای ایشان (= موبدان، دستوران و ارزانیان) از مردم چیزی بگیرد و به آنان بدهد، مانند آن است که از مال خویشان داده‌است، و میتوان این را به حساب او نویسد و برای آن‌کس که چیزی داده بود نیز گرفته (ثواب) به شمار آورند. در فرهنگ آندراج و برهان قاطع آمده‌است: جادنگو را کسی گویند که هر چه را پارسیان زردشتی نذر آتش خانه، هیربدان و موبدان و دستوران کرده باشند، بگیرد و به مصرفش رساند.

(۲) فارسی میانه زردشتی: duš-humat «اندیشهٔ بد» (MacKenzie, 1971, p. 28f.).

3) steadfast

در دین را داخل کمانک افزوده‌است. اما در روایت شاپور بروچی در عبارتی که استوان و استوار با هم ذکر شده‌است، به ترتیب به معنی ایمان داشتن؛ پایدار و ثابت قدم بودن آورده‌است و پایان روایت یعنی این پنج چیر استوار دارد را به معنی ایمان و باور داشتن نوشته‌است (نک: Dhabhar, 1932, p. 284-285). چنین برمی‌آید که دابار دو واژه استوان و استوار را به لحاظ معنایی به گونه‌ای مترادف دانسته و ایمان به دین داشتن را همان پایدار و ثابت قدم بودن در دین توصیف می‌کند. در پنج روایتی که در بالا ذکر شد، به جز روایت کامه بهره، استوان با واژه دین همراه است و به نظر نگارنده همان معنایی استنباط می‌شود که در متون فارسی میانه زردشتی آمده یعنی به دین به مازدیسنان یا دین اورمزد و یا دین پاک، خستو، معترف و یا مؤمن باشد. در روایت کامه بهره نیز مسئله‌ای حقوقی مطرح شده و درباره چگونگی پذیرش شهادت افرادی است که با مدعی برادرند. زمانی شهادت آنها پذیرفته می‌شود که برادران مدعی از آن مال که مدعی می‌خواهد بازپس گیرد، سهم نباشند و همچنین [به دین به] مؤمن و معترف باشند.

حال به برخی شواهد دیگر از واژه استوار در روایت‌ها اشاره می‌شود. در روایت شاپور بروچی که پیش‌تر ذکر شد، واژه استوار به معنی ثابت قدم، پای برجای، و محکم به کار رفته‌است. در دو روایت ذیل واژه استوار در موضوعی حقوقی ذکر شده‌است:

از روایت کاوس کامان: پرسش آنکه کسی را چیزی از کسی باید ستد و گواه برادران او باشند که پیشمال^۱ است و این برادر[ان] با خواسته او نه بهر ستد، گواهی ایشان به کار آید یا نه؟ پاسخ آنکه اگر از ایشان ناستواری پیدا نیامده‌است گواهی ایشان برکار باید گرفتن (نسخه مجلس، ۲۹ر).

از روایت کاوس کامان^۲: پرسش آنکه بهدینی چیزی از بهدینی ببايد ستدن و پیش داور بهدین شوند و گواهان جددین^۳ دارد، گواهی استوار باشد یا نه؟ پاسخ آنکه هم‌دادستان^۴ ایران^۵ را شاید^۶ (نسخه مجلس، ۲۹ر؛ چاپ سنگی اونولا، ج ۱، ص ۵۵).

(۱) پیشمال: قس فارسی میانه زردشتی: pēšēmāl «مدعی» (MacKenzie, 1971, p. 68).

(۲) این روایت در نسخه مجلس روایت کامه بهره است و در نسخه پاریس و ملی و چاپ سنگی نسخه اونولا از کاوس کامان ضبط شده‌است.

(۳) jud-dēn منظور کسی که بهدین نیست و از دین دیگری است.

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: ham-dādestān «موافق، هم‌داستان» (ibid, p.40).

(۵) ایران در این عبارت منظور بهدین یعنی کسی که مؤمن به دین زردشتی است. قس فارسی میانه زردشتی: Ērān «ایران‌شهر، سرزمین آریاها» (ibid, p.30).

(۶) قس فارسی میانه زردشتی: šāyēd «امکان‌پذیر است، ممکن است» (ibid, p.79). به نظر می‌رسد منظور از عبارت مذکور این است که تنها شهادت بهدین امکان‌پذیر است.

روایت نخست از نظر موضوع مشابه روایت کامه بهره (نک: بالا) اما با اختلاف‌هایی در کاربرد برخی لغات از جمله ناستواری به جای استوان است. استواری در فرهنگ‌های فارسی به معنی محکمی، قرصی، پیوستگی، ثبات، اطمینان، اعتبار و... ذکر شده است (نک: دهخدا). این ترکیب در هر چهار نسخه روایات داراب ناستواری ضبط شده است. در روایت مذکور عبارت اگر از ایشان ناستواری پیدا نیامده است در مفهوم اینکه اگر از آنان بی‌ثباتی دیده نشده است یعنی به گونه‌ای اگر افرادی قابل اعتمادند، استنباط می‌شود (قس فارسی میانه زردشتی: *ōstwār* «معمد، قابل اطمینان؛ محکم، ثابت قدم»، *ōstwārīh* «اعتماد» (تفضلی، ۱۳۴۸، ص ۶۴)، *awestwār* «محکم، پابرجا، استوار؛ قابل اطمینان، معتمد» (MacKenzie, 1971, p.14)). واژه استوار در روایت دوم در بافتی متفاوت آمده است. پرسشی که در روایت کاوس کامان مطرح شده اینکه آیا گواهی و شهادت غیربهدین استوار است. در روایت مذکور پرسش از استوار بودن شهادت غیربهدین به مفهوم اینکه شهادت کسی که بهدین نیست آیا متقن و محکم و قابل اعتماد است؟

به واژه استوان باز می‌گردیم و به تفسیرهایی که تاکنون درباره آن نوشته شده است. استاد نوربگ (1971, vol. 2, p. 32) واژه فارسی میانه زردشتی *āstawān* «مؤمن، معترف (به دین)» (**ā-stav->*) را در فارسی اُستوان (*ustuvān*) به معنی «محکم، قابل اعتماد» دانسته است. استاد پورداد (۱۳۳۱، ص ۳۶۴-۳۶۷) دو واژه استوان و استوار را یکی دانسته^۱ و مرکب از *ast* «استخوان» و پسوند *wān* و *wār* دو گونه یک پسوند و به معنی محکم و پایدار و با دوام نوشته است. ساخت واژه استوار مرکب است از پیشوند *ava-* ریشه *stā-* «برپا کردن، استوار کردن، ایستادن» و پسوند *-wār*. این پسوند اغلب به اسم و گاهی به صفت می‌پیوندد و صفت و قید می‌سازد. مانند سوگوار، دیوانه‌وار، طوطی‌وار (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۵). اما ساخت واژه استوان شامل پیشوند *ā-* ریشه *-stav* و پسوند *-āna* است. پسوند *-āna* سازنده صفت فاعلی ناگذر (*middle*) با ماده مضارع است و به فارسی به صورت -ان رسیده است (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۴؛ برای پسوند -ان در فارسی، نک: طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۸۱). با این توصیف نظر پورداد با توجه به ساخت دو واژه مذکور صحیح به نظر نمی‌رسد. دکتر حسن دوست (۱۳۹۳، ج ۱، م ۳۵۸) نیز این لغت را اُستوان مدخل کرده و معنی آن را از فرهنگ نفیسی (نک: بالا) نقل و همچنین به معنی «مؤمن و معتقد» آورده

(۱) چنان‌که در برخی فرهنگ‌های فارسی مانند رشیدی و جهانگیری این دو واژه کنار هم و در یک مدخل تعریف شده‌اند.

و به‌عنوان شاهد به بیتی از بهرام پژدو^۱ که پیش از این ذکر شد به نقل از جهانگیری استناد کرده‌است. تلفظ استوان در متون منثور روایات فارسی معلوم نیست، اما در بیت زرتشت بهرام پژدو، استوان در محل قافیه تلفظ آستوانیم/ آستوانیم را نشان می‌دهد. چنین برمی‌آید که حسن‌دوست به پیروی از نوبرگ آن را اُستوان مدخل کرده‌است، اما برخلاف نوبرگ آن را از ایرانی باستان *ava-stavāna** دانسته‌است. در اوستا و همچنین در سنسکریت شاهدی از کاربرد ریشه *stav-* با پیشوند *ava-* در دست نداریم (نک: Bartholomae, 1904, col. 1593-1595; Mayrhofer, 1996, vol. 2, p. 757f). حال اگر به فرض بپذیریم که ریشه *stav-* «ستودن» با پیشوند *ava-* به کار رفته‌است، به لحاظ آوایی *āstawān* منتج نمی‌شود. چنان‌که قائم‌مقامی آورده‌است (نک: یادداشت‌های تلگرامی) در اوستا *āstaote* مشتق از ریشه *stav-* و پیشوند *ā* در صرف ناگذر (*middle*) به معنی «مقرّ شدن، اقرار کردن» است (نیز نک: Bartholomae, 1904, col. 1594). به عقیده او واژه فارسی میانه زردشتی *āstawān* > ایرانی باستان *ā-stavāna** (صفت فاعلی ناگذر) در فارسی باید به صورت آستوان و یا با یک حذف میانی آستوان ظاهر شود.

با توجه به نمونه‌هایی که از دو واژه استوان و استوار در روایت‌های فارسی زردشتی ذکر شد و همچنین با استناد به ساخت و پیشینه معنایی آنها در متون فارسی میانه زردشتی، مشخص است که استوان و استوار دو لغت با دو معنای مجزا هستند. واژه استوان فقط در متون فارسی زردشتی به کار رفته‌است. خلط معنی دو واژه مذکور احتمالاً به سبب هم‌پوشانی معنای دو واژه بوده‌است یعنی استوار و ثابت قدم بودن به نوعی مؤمن و معتقد بودن به دین دریافت شده‌است.^۲

در فرهنگ‌های فارسی تلفظ اُستوان با ضمه روی حرف اول و سوم معلوم نیست براساس کدام سند و شاهد نوشته شده، زیرا در فرهنگ‌هایی مانند برهان قاطع و نفیسی و رشیدی و معین شاهدی ذکر نشده‌است و در فرهنگ جهانگیری و نظام شاهد همان بیت زرتشت بهرام پژدوست که تلفظ اُستوان/ آستوان را در محل قافیه نشان می‌دهد. این واژه در لغت‌نامه دهخدا نیز به همین شکل مدخل شده‌است. افزون بر بیت زرتشت بهرام پژدو دو شاهد دیگر از متون منظوم فارسی زردشتی در محل

(۱) بیت اخیر در فرهنگ جهانگیری سروده زرتشت بهرام ذکر شده و حسن‌دوست با ارجاع به جهانگیری به‌سهر آن را از بهرام پژدو (پدر زرتشت بهرام) آورده‌است.

(۲) قس مکزی (MacKenzie, 1971, p. 61) برابر فارسی واژه فارسی میانه زردشتی *ōstīgān* «محکم، قوی، قابل اعتماد، مطمئن» (> *ava-stā**) را با تردید اُستوان (*ustuwān*) نوشته‌است.

قافیه به دست آمد که تلفظ آستوان/ آستوان را نشان می‌دهد. یکی در کتاب اردای ویراف (Kargar, 1902, p. 33) که در بخشی از منظومه با سرنویس «گفتار اندر آوردن سروش و اردیبهشت اردا را به این جهان» استوان با روان قافیه شده است:

بُدی هر روز دین به روان تر- برو بر خلق عالم استوان تر (زرتشت بهرام پزُدو، ص ۳۵)

و همچنین در متنی منظوم مندرج در روایات داراب در روایتی از بهمن پونجیه درباره بستن کستی (کمر بند دینی زردشتیان) چنین آمده است:

به دین اورمزد و داد زرتشت همیشه بی‌گمان می‌باش و هم پشت
یقین و بی‌گمان و استوان باش شبان‌روز اندر آن کار[ت] روان باش
ابا حق جان و دل پیوسته می‌دار به بند دین میان را بسته می‌دار

(نک: نسخه پاریس، ۱۵۲؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۲۵)

نکته دیگری که باید بدان اشاره شود درباره بلند و یا کوتاه بودن مصوت آغازی استوان است. در زبان فارسی میانه زردشتی نویسه *md* بنا به مورد *ā* یا *a* آوانویسی می‌شود. پیش‌تر در همین مقاله اشاره شد که این واژه در متون فارسی میانه زردشتی هم با پیشوند *ā* و هم *a* به صورت *astawān* و *astawān* آوانویسی شده است. با استناد به شواهدی که از واژه استوان در متون فارسی زردشتی ذکر شد - و موارد بسیار دیگر - حتی یک مورد املای استوان درج نشده است. این احتمال را باید در نظر داشت که در برخی موارد واژه *ā* ایرانی باستان در دوره میانه به *a* تحول یافته است، برای این مورد می‌توان به فارسی باستان *ā-xšnav* < فارسی میانه زردشتی *ašnav*- (نیز: *āšnav*) «شنیدن» و همچنین *azbāy*- «خواندن، طلبیدن» (> ایرانی آغازین: **ā-jvaya*، قس اوستایی: *ā-zbaya*) اشاره کرد (Rezai Baghbidi, 2017, p. 31; Bartholomae, 1904, col.1667; Schmitt, p. 287; MacKenzie, 1971, p. 13, 16). با این توصیف شاید بتوان گفت تلفظ این واژه در فارسی میانه زردشتی *astawān* بوده و در نتیجه در متون فارسی زردشتی به صورت استوان/ آستوان منعکس شده است.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، زبان فرهنگ اسطوره (مجموعه مقالات)، تهران، معین، ص ۹۷-۱۲۰.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۶)، کتاب پنجم دینکرد، تهران، معین.
- آندراج، محمدپادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
- انجوشیرازی، میر جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ج ۱ و ۲، به کوشش رحیم عفیفی. مشهد، دانشگاه مشهد.
- برهان خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- برهان قاطع نک: برهان خلف تبریزی.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگه.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۳۱)، هر مزدنامه، تهران، انجمن ایران‌شناسی.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، واژه‌نامه مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جهانگیری نک: انجوشیرازی
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۱، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۹۰)، وزیدگی‌های زادسپرم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روایات داراب هرمزدیار (۱۹۲۲)، به کوشش اونوالا، ج ۱، بمبئی، British India press.
- _____، (نسخه خطی)، ج ۱ ش ۱۳۷۴۲، ۲۷۲ برگ، ج ۲ ش ۱۳۷۴۱ از ۲۷۲ تا ۵۵۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- _____، (نسخه خطی)، دو شماره بازیابی ۱/۱۷۸۱۶ و ۱۹۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- _____، (نسخه خطی)، supplement person 46، ۴۴۴ برگ، کتابخانه ملی فرانسه.
- سروشیان، جمشید (۱۳۳۵)، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- شکوهی، یلدا و ژاله آموزگار (۱۳۹۹)، «بررسی ویژگی‌های زبانی متن روایات داراب هرمزدیار»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، دوره جدید، ش ۱۲ اسفند، ص ۹۱-۱۱۲.
- صادقی، علی‌اشرف (سرپرست، ۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ (۱۳۹۴)، «صامت θ «ث» در زبان فارسی و پهلوی»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامهٔ نامۀ فرهنگستان)، ش ۹، ص ۳-۳۶.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.

عفیفی، رحیم (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایران، تهران، توس.

قائم‌مقامی، احمدرضا، یادداشت‌های تلگرامی، «استوان».

میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰)، روایت پهلوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ناظم‌الاطباء نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۴۳)، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.

Arda Viraf Nameh (The Original Pahlavi Text, With an Introduction, Notes, Gujarati Translation, and Persian Version of Zartosht Behram in Verse) (1902), by Jamaspji Jamasp Asa, Bombay, The Education Societys Press, 1902.

Bartholomae, C. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, K.J. Trübner.

Dhabhar, B. N. (1909), *Saddar Nasr and Saddar Bundehehsh*, Bombay, The Trustees of the Parsee.

_____ (1932), *The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz and Others*, Bombay, Cama Oriental Institute.

Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Dictionary of Manichaean Texts), Turnhout, Breplos.

Kargar, Dariush (2009), *Ardāy-Vīrāf Nāma* (Iranian Conception of the Other World), Uppsala, Uppsala Universitet.

MacKenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

Mayrhofer, M. (1996), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, vol. 2, Heidelberg, Carl Winter.

Modi, J. J. (1922), *Dārāb Hormazdyār's Rivāyat*, E.M.R. Unvala, 2 vols, Bombay, British India press.

_____ (1937), *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, 2nd ed., Bombay, Behranji Mansion.

Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, Wiesbaden, Ottoharrassowitz.

Rezai Baghbidi, H. (2017), *Middle Persian Historical Phonology*, Osaka, Osaka University.

Schmitt, R. (2014), *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden, Reichert Verlag.

Williams, A.V. (1990), *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, Copenhagen, Bianco Lunos Bogtrykkeri.

اردای‌ویراف‌نامه نک: Kargar, Dariush

زرتشت بهرام پژدو نک: *Arda Viraf Nameh*

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Abolqasemi, Mohsen (1996), *Historical Grammar of the Persian Language*, Tehran, Samt.
- Afifi, Rahim (2004), *Mythology and Culture of Iran*, Tehran, Tus.
- Amouzgar, Jaleh (2007), "Zoroastrian Literature in Persian Language", *Zaban Frhang Osture* (Collection of Articles), Tehran, Mo'in, pp. 97-120.
- Amouzgar, Jaleh and Ahmad Tafazzoli (2007), *Le cinquième livre du Dēnkard*, Tehran, Mo'in.
- Anandraj, Mohammmd-Padeshah (1957), *Anandraj Dictionary*, Mohammad Dabirsiaqi (ed.), Tehran, Khayyam.
- Anjou- Shirazi, Mir Jamal-eddin Hossein (1972), *Jahangiri Dictionary*, vols. 1, 2, Rahim Afifi (ed.), Mashhad, University of Mashhad.
- Bahar, Mehrdad (1997), *A Study in Iranian Mythology*, Tehran, Agah.
- Borhān Khalaf Tabrizi, Mohammad-Hossein (1997), *Borhān-e Qāte*, Mohammad Mo'in (ed.), Tehran, Amir Kabir.
- Borhān-e Qāte* see Borhān Khalaf Tabrizi.
- Dārāb Hormozdyar's Rivāyāt* (1922), Unwala (ed.), vol. 1, Bombay, Biritish India Press.
- ____ (Manuscript), vol. 1 no.13742, 272 pages, vol. 2, no. 13741, from 272 to 553, Library of the Islamic Consultative Assembly.
- ____ (Manuscript), with two retrieval numbers 1/17816 and 191, National Library of the Islamic Republic of Iran.
- ____ (Manuscript), Supplement Person 46, 444 pages, National Library of French.
- Dehkhoda, Ali Akbar (1998), *Loqat-name*, Tehran, University of Tehran.
- Jahangiri see Anjou-Shirazi.
- Hassandoust, Mohammad (2014), *An Etymological Dictionary of the Persian Language*, vol. 1, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- Mirfakhraei, Mahshid (2011), *Pahlavi Rivāyat*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Pour-davoud, Ebrahim (1953), *Hormazd-nameh*, Tehran, Anjoman-e Iranshenasi.
- Nafisi, Ali-Akbar (1964), *Nafisi Dictionary*, Tehran, Khayyam.
- Qaem-Maqami, Ahmad-Reza, Telegram Notes «استوان».
- Rashed-Mohssel, Mohammad-Taqi (2011), *Wizīdagīhā ī Zādisparam*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Sadeqi, Ali-Ashraf (supervisor, 2013), *Comprehensive Dictionary of Persian Language*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- ____ (2015), "The Consonant /θ/ in Middle and Modern Persian", *Lexicography* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 9, May, pp. 3-36.
- Shokoohi, Yalda and Jaleh Amouzgar (2021), "The Investigation of Linguistic Features in the Text of Dārāb Hormazdyār's Rivāyāt", *Iranian Languages and Dialects* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), New edition, no. 12, March, pp. 91-112.

- Sroshian, Jamshid (1956), *Behdinān Dictionary*, Manouchehr Sotoudeh (ed.), Tehran, Farhang-e Iran-Zamin.
- Tabatabaei, Alaeddin (2016), *Descriptive Dictionary of Persian Grammar*, Tehran, Farhang-e Mo'aser.
- Tafazzoli, Ahmad (1969), *The Glossary of Mīnū-ye Kherad*, Tehran, Bonyad-e Farhang-e Iran.